

مدرنیسم و یست مدرنیسم

لارنس کاهون

ترجمه: حیدر شادی

۱- مدرن

کلمه «Modern» که از واژه لاتین «Modo» اخذ شده است به معنای امروزی «of - today» و متمایز از دوره‌های متقدم، است. این کلمه در زمانها و مکانهای مختلف برای تمییز شیوه‌های معاصر از سنتی بکار رفته است و اساساً می‌تواند به هر قلمرو و حوزه‌ای از زندگی دلالت داشته باشد. کلمه مذکور هنوز به نحو موردی و خاص به کار می‌رود، لذا وقتی کسی از «انگلیسی مدرن» یا «رقص مدرن» صحبت می‌کند، مفهوم آن نمی‌تواند دل بر این باشد که زمان «انگلیسی مدرن» و «رقص مدرن» یکی است. این دو در واقع دو «مدرن» کاملاً متفاوت هستند. به کارگیری اصطلاح «مدرن» در «انگلیسی مدرن» صرفاً «انگلیسی مدرن» را از «انگلیسی میانه» و قدیم تمییز می‌دهد ولی در «رقص مدرن» سبک قرن بیستمی رقص راز «سبک باله» متمایز می‌کند.

۲- مدرنیته

اما «مدرنیته» (modernity) در مباحث فکری معاصر تقریباً مدلول ثابت و مشخصی دارد، و به تمدن جدیدی دلالت می‌کند که در اروپا و امریکای شمالی در طول چندین قرن رشد و توسعه یافت و اوایل قرن بیستم به اوج ظهور و شکوفایی خود رسید.



بیتال جامع علوم انسانی و مطالعات
پژوهشی

«مدرنیته» تلویحاً به این مفهوم است که این تمدن به معنای شدید کلمه «مدرن» است، به طوری که در تاریخ بشر نظیر ندارد. بی شک آنچه که این تمدن را بی نظیر می کند تا حدودی غیر قابل مناقشه است. همه قبول دارند که اروپا و امریکای شمالی همانطور که تکنولوژیهای ماشینی و شیوه‌های تولید صنعتی جدیدی را توسعه دادند به جهشی بی سابقه در استانداردهای زندگی مادی نایل آمدند و این شکل از مدرنیته بود که امروزه در کشورهای غیر جهان غرب تحت عنوان «مدرن سازی» (Modernization) یا به صورت ساده‌تر «توسعه» (Development) توصیف می شود. این تمدن جدید غربی عمدتاً با ویژگیهای دیگری همچون کاپیتالیسم (Capitalism)، تا حد زیادی فرهنگ سکولار (secular culture)، دموکراسی لیبرال (liberal democracy)، فرد گرایی (individualism)، عقل گرایی (rationalism) و اومانیسیم (humanism) هم معرفی می شود. اما اینکه آیا این ویژگیها در تاریخ بشری نظیر هستند یا نه؟ امری قابل مناقشه است. در طول تاریخ جوامع زیادی بازار نسبتاً آزاد داشته، به فردگرایی احترام گذاشته و مشغول برنامه ریزی و پژوهش عقلی بوده‌اند. خلاصه آنکه تألیف غرب مدرن از علم، تکنولوژی، صنعت، بازار آزاد، دموکراسی لیبرال و غیره، بی شک در تاریخ بشری نظیر است ولی اینکه تک تک این عناصر مستقلاً بی نظیر تلقی شوند چندان روشن نیست. این امر تعریف دقیق تر مدرنیته - فراتر از علم و تکنولوژی، صنعت و استانداردهای بالای زندگی - را مشکل تر می کند.

۳. عناصر ذاتی مدرنیته

انسان ممکن است وسوسه شود که بگوید: «چه کسی نگران مؤلفه‌های غیر تکنولوژیک مدرنیته است؟ آن چه که مدرنیته را مدرن می کند ماشینها، صنعتی کردن و استانداردهای بالای زندگی است و اما بقیه امور مهم نیستند.» اما در اینجا پیتر برگر (Peter Berger) جامعه شناس امریکایی به حق می پرسد: آیا ما صرفاً مصریهای باستان نشسته در هوایما هستیم؟ آیا تنها تغییر مهم در مدرنیته تفاوت در ابزاری است که انسانها به کار می گیرند یا تفاوت در خود انسانها؛ جهان بینی آنها و احساس آنها از خود می باشد؟ اگر تنها، ابزار موضوعیت دارند پس تنها تفاوت مهم بین تیم رهبری پرواز هوایمایی بوئینگ ۷۴۷ و یک منجم دربار فرعون در عدد ۷۴۷ است. این طرز تلقی بدین معنی است. که مدرن سازی کشورهای توسعه نیافته صرفاً مسئله‌ای فنی و تکنیکی است و لازم نیست هیچ کاری با فرهنگ و روان شناسی آنها صورت گیرد، اما همانطور که مشکلات پیچیده فرهنگی و



اجتماعی ناشی از مدرن سازی نشان داده اند، این طرز تلقی درست نیست، فرق بین مدیر پرواز و منجم نه تنها در هوایما بلکه در ذهن انسانی و فرهنگ انسانی است. اما از آنجا که فهم و تبیین اذهان فرهنگها سخت تر و دقیق تر از هوایماها است این امر درک عامل مدرن کردن مدرنیته را بی نهایت بحث انگیز می کند.

تصویر خود نگاره مثبتی که فرهنگ مدرن غربی - تصویری که در عصر روشنفکران قرن ۱۸ شکل گرفت - از خود ارائه می کند، تصویر تمدنی است که بر شناخت علمی از جهان و شناخت عقلی از ارزشها - که بالاترین اهمیت را به زندگی فردی انسان و آزادی می دهد - بنا گشته و معتقد است که چنین آزادی و عقلانیت از طریق کار خود کنترل شده و شرافت مندانه برای همه افراد، زندگی مادی سیاسی و عقلی بهتری ایجاد کرده و به پیشرفت اجتماعی منجر خواهد شد.

۴- تردید در مدرنیته

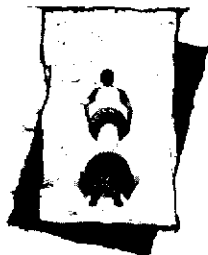
به هر حال این مجموعه مرکب از علم، عقل، فردیت، آزادی، حقیقت و پیشرفت اجتماعی توسط افراد زیادی نقد شده و مورد سؤال قرار گرفته است، برخی از منتقدان مدرنیته را به مثابه جریان سلطه طبقه و نژاد، فروپاشی اجتماع و سنت، پیدایش از خود بیگانگی و مرگ فردیت در بوروکراسی می دانند. بیشتر منتقدان معتدل به نحوی شکاکانه استدلال کرده اند که مدرنیته نمی تواند به آرزوهای خود دست یابد یعنی حقیقت یا آزادی عینی غیر قابل دسترس است و یا اینکه دست آوردهای مدرنیته یا چیزهایی که از دست داده است برابری می کند و اینکه هیچ جایگزینی برای مدرنیته و یا عوامل نارضایتی آن وجود ندارد. اینجا جای بحث بر سر درستی نسبی این مدعیات نیست، با این حال می توان گفت که اگر چه هر کدام از آنها حظی از حقیقت دارند ولی کل حقیقت پیچیده تر است. ارزیابی مدرنیته، بیش از هر چیز، داستان فیل و مردان نابینا را در ذهن تداعی می کند که تک تک شان عضوی از فیل؛ خرطوم، پهلو، دم، پا، گوش و عاج را لمس کرده بودند و این منجر به یک بحث بی نتیجه و خسته کننده درباره نتایج عجیب غریب و بکلی متفاوت درباره یک چهارپا شده بود، یکی می گفت این مار است دیگری می گفت: نه این دیوار است! و نه ریسمان! نه بادبزنی! نه نیزه! و... تئوریسینهای معاصر، اغلب بخشی از مدرنیته را به جای کل آن اخذ کرده اند.

ه عوامل تاریخی مدرنیته

بحث از ماهیت مدرنیته با سؤال از عوامل تاریخی مدرنیته دشوارتر و پیچیده تر می شود. چرا که نقطه شروع تاریخی مدرنیته بستگی به این دارد که چه چیزی به عنوان خصلت ذاتی و ماهوی مدرنیته محسوب شود آیا مدرنیته در غرب قرن ۱۶ با اصطلاحات پروتستانی نفی سیطره عام کلیسای کاتولیک رم و گسترش شک گرایی انسان گراییانه مطرح شده توسط اراسموس (Erasmus) و مونتئی (Montaigne) شروع شد؟ یا اینکه در قرن ۱۷ با انقلاب علمی گالیله (Galileo)، هاروی (Harvey)، هابز (Habbes)، دکارت (Descartes)، بویل (Boyle)، لایب نیتز (Leibniz) و نیوتن (Newton) آغاز گشت؟ آیا با تئوریهای سیاسی جمهوری و انقلابهای امریکا و فرانسه در قرن ۱۸ شکل گرفت؟ انقلاب صنعتی قرن ۱۹ چگونه؟ تئوریهای بسیار جالبی به نفع هر کدام از این ترها اقامه برهان کرده اند. هیچ راهی برای حل این مسئله وجود ندارد و خوشبختانه هیچ نیازی هم به حل آن نیست. سؤال اساسی و اولیه برای یک فیلسوف این نیست که مدرنیته کی شروع شد؟ بلکه یک فیلسوف می پرسد: ماهیت و سرنوشت و اعتبار این روش جدید زندگی چیست؟ همین قدر کفایت می کند که بدانیم اشکال جدیدی از جامعه انسانی در اروپا و امریکای شمالی شکل گرفته است که ابعاد مختلف آن بعد از چنین قرن ظهور روز به روز و به طور تدریجی و در ۱۹۱۴ به طور کامل جا افتاد. اگر علاقه اساسی ما پی بردن به بیماریهای کنونی باشد آغاز بیماری در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد.

ع کاربردهای مدرنیته

اصطلاح مدرنیته به شیوه ای اغلب مبهم به کار می رود. این اصطلاح می توان به فلسفه یا فرهنگ عصر مدرن به عنوان یک کل اطلاق شود و همچنین می تواند به جریانی دلالت کند که از لحاظ تاریخی عمدتاً از ۱۸۵۰ تا ۱۹۵۰ ادامه می یابد. همانطور که ذکر شد این عصر تجربه های بی سابقه ای را در هنرها تجربه کرد، در نقاشی از رئالیسم گوستاو کوربه (Gustave Courbet) و امپرسیونیسم کلود مونه (Claude Monet) گرفته تا اکسپرسیونیسم تجریدی جکسون پولاک (Jackson Pollock)، در ادبیات، ممنوعیت روایت عینی (narrative objective) در آثار ویرجینیا ولف (Virginia Wolf) و جیمز جویس (James Joyce) و تلقی ذهنی گشته موضوع در ارنست همینگوی (Ernest Hemingway)، در موسیقی آتونالیته (Altonality) آرنولد شوئنبرگ (Arnold Schonberg) و آلبن برگ (Alban Berg) و ساختار تنافر



و غیر مضمونی ایگور استرانیسکی (Lgor Starinsky). در معماری، مدرنیسم لوکرو بوزیه (Le Corbusier) و... مخصوصاً نقش مهمی ایفا کردند. به هر حال یک راه برای فهم رابطه اصطلاحهای مدرن، مدرنیته و مدرنیسم این است که بگوییم مدرنیسم زیبایی شناختی یک شکل از مشخصه هنری مدرنیته بالغ واقعی یا اخیر است، یعنی از آن زمان که زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی توسط مدرنیته به وسیع ترین معنی متحول شد، و این امر به هیچ عنوان نشان نمی دهد که هنر مدرنیست، مدرن سازی را تایید می کند یا به سادگی، اهداف مدرنیته را بیان می کند ولی آیا (آن) به این معنی هست که هنر مدرنیست به زحمت و به ندرت خارج از متن جامعه مدرن سازی شده قابل فهم است؟ مدرنیته اجتماعی خانه هنر مدرنیست است حتی جایی که هنر علیه آن قیام می کند.

پست مدرنیسم

۱- معنای پست مدرنیسم

بیان مختصر معنی پست مدرنیسم مشکل و به نظر برخی غیر ممکن است و این امر نه صرفاً به خاطر اختلاف بین نویسندگان معنون به عنوان پست مدرن بلکه همچنین به خاطر آن است که برخی از پست مدرنیستها داشتن هر گونه ایده و تئوری خاص را انکار می کنند. و شاید خود تئوری پست مدرنیسم ضد و نقیض است. اما به هر حال تعریف این اصطلاح را از یک جایی باید شروع کرد. برای این منظور بهترین راه این است که ابتدا موضوعات یا مفاهیم مشهوری که در آثار پست مدرنیسم یافت می شود و سپس انواع مختلف مدعیاتی که پست مدرنیستها می کنند و بالاخره چند مسئله را که پست مدرنیستها را تقسیم می کند فهرست وار بیان کنیم.

۲- پنج مسئله عمده پست مدرنیسم

از پنج مسئله اصلی پست مدرنیسم چهار مورد سلبی و انتقادی، و یک مورد ایجابی می باشد. پست مدرنیسم عمدتاً چهار مسئله را نقد می کند: ۱- «حضور» (Peresene) یا نمایش در مقابل بازنمایی و ساختار ۲- «ذات» (Origin) در مقابل پدیدار ۳- «وحدت» (Unity) در مقابل کثرت ۴- «تعالی هنجارها» (Transcendence of norms) و ارزشها در مقابل انضمامی بودن آنها. ۵- و در بعد ایجابی پست مدرنیسم از خلال مفهوم «غیریت سازنده» (Constitutive Otherness) تحلیلی از پدیدار ارائه می دهد.

۱- نقد حضور

حضور به کیفیت تجربه بلاواسطه اعیانی که از خلال تجربه مذکور تصویر می‌شوند، اشاره دارد. هر آنچه که بلافاصله و مستقیم در تجربه داده شده است به طور سنتی هم با بازنمایی یعنی قلمرو علائم زبانی و مفاهیم، و هم با ساختار، یعنی محصولات خلاقیت آدمی، و بنابراین با هر آنچه عامل انسانی در آن واسطه شده است، معارض بوده است. به عنوان مثال ادراک یا احساس یا داده‌های حسی در دوره‌های مختلف تفکر به عنوان مجرای بلاواسطه واقعیت تلقی شده‌اند که نسبت به امور ذهنی به تبع امور حسی، اصلاح و تعدیل و بازنمایی گشته و توسط تفکر یا زبان جایگزین شده‌اند، قابل اعتمادتر و معتبرترند. پست مدرنیسم این تمییز را زیر سؤال برده و گاه آن را نفی می‌کند پست مدرنیسم منکر آن است که چیزی بلاواسطه و بدین ترتیب مستقل از علائم، زبان، تفسیر، مخالف و غیره (در ذهن آدمی) حاضر شده باشد - در برخی موارد استدلال پست مدرنیسم این است که پیش شرط تصور و محاکات، بازنمایی است. بدین خاطر دریدا دقیقاً انکار می‌کند که چیزی به مثابه ادراک به معنای ادراک شفاف و بلاواسطه امری خاص، وجود داشته باشد.

انکار حضور احياناً پست مدرنیستها را به این نقطه سوق می‌دهد که تحلیل بازنماییها و تصورات یک شیء را به جای بحث از آن شیء جایگزین کنند. به عنوان مثال در بحثی بر سر اینکه آیا تستهای هوش در یک سیستم مدرسه‌ای محلی صورت گیرد یا نه؟ یک پست مدرن شاید تحلیلی طولانی از اینکه چگونه اصطلاح «هوش» توسط طراحان تست به کار رفته است به دست خواهد داد، تا بگوید که متعلق یا مدلول کلمه هوش به هیچ وجه برای ما حضور نداشته است، بنابراین، این تاریخ تصورات و استفاده سیاسی آنهاست که به واقع از مسئله تأثیر دارد. نقد حضور گاهی به این نحو اظهار می‌شود که؛ «هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد این الزاماً به این معنی نیست که هیچ جهانی واقعی نیست بلکه می‌گوید ما با مولولات واقعی از طریق متنها، بازنمایی‌ها و وساطت مواجه می‌شویم. ما هیچ وقت نمی‌توانیم بگوییم چه چیزی مستقل از تمامی گفتارها است.

۲- نقد ذات

در اینجا ذات به معنای منبع و اصل هر امر، مورد نظر است که اغلب هدف از پژوهش



عقلی رجوع و دست یابی به آن است. پژوهش ذوات، تلاشی است برای دیدن و فهمیدن بنیادهای آنها از رو به رو یا پشت پدیدار. به نظر فیلسوفان مدرن خود (Self) یعنی اگزیستانسیالیسم، روانکاوی، پدیدارشناسی و حتی مارکسیسم، تلاش برای کشف ذات خود واقعی، راهی است به سوی اصالت. پست مدرنیسم به معنای دقیق خود، منکر هرگونه امکان این چنینی است.^۱ حتی منکر امکان رجوع و یا به دست آوردن حتی دورنمایی از مبداء و منبع واقعیت عمیق تری و رای پدیدار می باشد. در وجود آن تشکیک کرده و حتی آن را انکار می کند. به یک معنی پست مدرنیسم به طور دانسته و آگاهانه، سطحی و کم مایه است، البته نه به خاطر دوری از تحلیلهای دقیق، بلکه چون به سطح و ظاهر و پدیدار اشیاء توجه می کند و به چیزی عمیق تر یا بنیادی تر ارجاع نمی دهد، ادعای نیچه که یونانیان باستان سطحی (خارج از گود) بودند چه بسا بتواند به شعار پست مدرنها مبدل شود. این گفتار که هر نویسنده ای یک نویسنده مرده است «یک مثال از انکار ذات و مبداء است، چرا که منکر این است که معنای یک متن بتواند مقتدرانه از خلال ارجاع به مقاصد نویسنده ای آشکار شود. در فهم یک متن، مقاصد یک نویسنده، نسبت به مجموعه ملاحظات دیگر، دخالت بیشتری ندارد آنها ذات و مبداء متن نیستند و لذا هیچ امتیازی بر سایر عوامل ندارند.»

۳- نقد وحدت

پست مدرنیسم سعی می کند نشان دهد که در هر نوع تلاش عقلی، هر آنچه که دیگران به عنوان وحدت، یگانه، وجود یا مفهوم درست تلقی کرده اند، متکثر است. این امر تا حدودی انعکاس ساختارگرایی است که عناصر فرهنگی مثل کلمات، معانی، تجارب، انفس آدمی، و جوامع را به عنوان مجموعه ای متشکل از روابط بین عناصر می فهمد. از آنجا که این روابط به ناچار متکثر هستند افراد نیز در حین بررسی متکثر می شوند. هر چیزی در ارتباط با سایر چیزها شکل می گیرد، لذا هیچ چیزی بسیط بلاواسطه یا اصلاً حاضر نیست و هیچ تحلیلی از امری، نمی تواند کامل یا نهایی باشد. به عنوان مثال یک متن می تواند به روشهای تقریباً بی شماری قرائت شود که هیچ کدام از آنها معنی کامل و حقیقی آن را ارائه نمی دهد خود انسانی یک واحد بسیط به شکل سلسله مراتب شکل گرفته، سفت و محکم و خود کنترل نیست، بلکه بیشتر یک مجموعه متشکل از عناصر می باشد. به تعبیر درست تر من چند خود دارم نه یک خود.

۴- نفی تعالی به نفع انضمامی

انکار تعالی معیارها و هنجارها در پست مدرنیسم قطعی است. هنجارها و ارزشهایی همچون، حقیقت، خیر، زیبایی و عقلانیت دیگر بعنوان امور مستقل از پروسه و مراحلی که آنها برای مسلط شدن از سر می گذرانند تلقی نمی شوند بلکه محصول مراحل مذکور بوده و محکوم به ماندن در آنها هستند. به عنوان مثال در حالیکه شاید بیشتر فیلسوفان از مفهوم عدالت برای قضاوت در خصوص یک نظام اجتماعی استفاده کنند، پست مدرنیسم عدالت را به عنوان محصول روابط اجتماعی می داند، روابطی که عدالت می بایست میانشان قضاوت کند. یعنی این مفهوم در مکان و زمان خاص خلق شده بود تا به علایق و منافع خاص خدمت کند و مبتنی بر زمینه بافت اجتماعی و عقلانی و غیره خاص است. این ایده، تمام ادعاها را در خصوص عدالت و روابط اجتماعی بسیار پیچیده می کند. و عملاً نفی ایده آلیسم و هرگونه ثنوتی است که می گوید برخی امور (یعنی ارزشها) مستقل از طبیعت یا Sign-Production یا تجربه و یا علایق و منافع اجتماعی وجود دارند. مفهوم خیر و عمل خوب نامیدن چیزی مستقل از این اموری که ما می خواهیم آنها را خوب بنامیم نیست. این امر پست مدرنیستها را و می دارد که مدعیات دستوری دیگران را با نمایش دادن این مراحل تفکر، نگارش، مذاکره و قدرتی که خود این مدعیات دستوری را تولید کرده است پاسخ دهند. این امر به معنای شکست پست مدرنیستها در ساختن دستورات خاص خود نیست بلکه به این معنی هست که آنها گره از کار یک تحلیل انتقادی باز می گشایند که همه مدعیات دستوری را با مشکل روبه رو می کند، این امر شامل مدعیات دستوری خود آنها نیز می شود.

۵- غیریت (تغایر) سازنده: (وجه ایجابی پست مدرنیسم)

بالاخره یک استراتژی ویژه مشترکی بین اشکال مختلف پست مدرنیسم وجود دارد که در واقع به کارگیری مرکب هر چهار موضوعی است که بالا ذکر شد. استراتژی مذکور این است که مفهوم غیریت سازنده را در تحلیل هرگونه امر فرهنگی به کار گیریم. آنچه که به عنوان واحدهای فرهنگی مثل موجودات انسانی، کلمات معانی مفاهیم، نظامهای فلسفی، سازمانهای اجتماعی نمایان می شوند تنها از طریق یک پروسه فعال استثناء، تضاد و طبقه بندی کردن است که در قالب یک واحد پدیداری حفظ می شوند. واحدها یا پدیدارهای دیگر باید از خلال بازنمایی یک ثنوت ذومراتبی که در آن این واحد ممتاز



گشته یا مورد پسند واقع گشته است، بعنوان نشانه یا غیر بازنمایی شوند و بقیه از چند حیث بی ارزش می شوند، به عنوان مثال در مطالعه نظامهای اجتماعی دارای تقسیمات طبقه‌ای و نژادی پست مدرن‌ها کشف خواهند کرد که گروه‌های ممتاز باید فعالانه موقعیت خود را با بازنمایی یا تصویر خود در تفکر، ادبیات، حقوق و هنر به عنوان فاقدان ویژگیهای منسوب به گروه‌های غیرممتاز و تصویر گروه‌های مذکور به عنوان فاقدان ویژگیهای گروه‌های ممتاز ایجاد و حفظ کنند. در یک نفس انسانی چه بسا خود احساس کند مجبور است خودش را به عنوان مستثنی از احساسات جنسی یا تجاوزکارانه تصویر کند. که به راحتی محو شدنی نیستند لذا باید به موقعیتهای شانس منسوب شوند؛ به حالت ویژه مزاجی (یعنی آن روز خودم نبودم ...) و غیره... وجود دارد، یک نظام فلسفی دوگانه انگاری همچون آنچه بین «واقعیت» و «پدیدار» (بود و نبود) هست متضمن ساخت نوعی سطل زباله است تا پدیده‌هایی را که سیستم به اصطلاح ممتاز، واقعی تلقی نمی کند و حرمت نمی بخشد را در آن اندازد (صرفاً پدیدار را). تنها در این صورت است که تمامیت پیشین یک اصطلاح ایده آل و ممتاز گشته می تواند حفظ گردد.^۲

این نکته را به زبان استعاره این گونه می توان بیان کرد که؛ این حاشیه‌ها هستند که متن را تشکیل می دهند ظاهراً واحدها با بازگویی وابستگی آنها به روابطشان با دیگران شکل می گیرند. در نتیجه یک تحلیل گر آگاه حتی عناصر مستثنا گشته و حاشیه رانده شده از سیستم یا متن را مورد توجه قرار می دهد. پست مدرن‌ها مخصوصاً در مطالعات ادبی، توجه خود را از موضوعات مشهور و آشکارا اعلان گشته در یک متن به سوی موضوعاتی که به ندرت ذکر گشته و عمداً غایب یا با صراحت یا به طور ضمنی بی ارزش گشته‌اند معطوف می کنند زیرا حضور بواسطه غیبت، واقع بواسطه پدیدار و ایده آل بواسطه عینی - دنیوی شکل گرفته و معنی پیدا می کند. این امر نه تنها در پیام بیان گشته یا موضوع یک متن، بلکه در مورد سبک آن هم صادق است. پست مدرن‌ها مجازهای زبانی همچون استعاره را، که خوانندگان چه بسا آنها را بعنوان معنای جنبی یا فرعی یک متن تلقی کنند، و به عنوان عنصر ضروری و حیاتی ساختار موضوع ویژه متن می دانند.

در این نوع تحلیلها که از طریق غیریت سازنده صورت می گیرد گاه صریحاً و گاه به طور ضمنی این ادعا وجود دارد که پروسه استثناسازی یا بازگویی، اشتباه غیرقطعی، بی ثبات و یا غیراخلاقی است. اشتباه در این مورد به معنی دروغ و کذب است و بی ثبات به معنای معنی است که باید زود یا دیر به آن اعتراف شود و نیز به مفهوم قبول اجباری عوامل

مستثنی شده در بازنمایی وحدت ممتاز؛ غیراخلاقی وقتی شکل تعدی و ظلم اجتماعی به خود می‌گیرد هر متنی بر اساس چند نوع استثنا یا منع نباشد و بنا بر این بدجلوه می‌کنند و وقتی به دقت خوانده می‌شود پیام خود را از دست می‌دهد وقتی که ما از غیریت سازنده در متن آگاه باشیم می‌فهمیم که خود متن با مقاصد خودش تعارض دارد و مادر خصوص و ابستگی موضوع ممتاز به عنصر به حاشیه رانده شده هشدار می‌دهد. امر ممنوعه بالاخره به ما بازگشته و در ما ماندگار می‌شود. محرومیت از حقوق اجتماعی و به حاشیه رانده شدن گروه‌های جنسی و نژادی مورد اخلاقی و سیاسی این الگو است. برخی از پست مدرن‌ها امیدوارند که چنین موانعی را از بین ببرند ولی برخی دیگر در حالیکه امیدواری مذکور را آرزوی یک اصالت و اعتبار غیرممکن می‌دانند می‌پذیرند که هیچ‌گیزی از سرکوبی وجود ندارد و آنها امیدوارند که نیروهای منع‌کننده را سیال‌تر و متنوع‌تر کنند تا جائیکه هیچ‌کسی انحصاری و در نتیجه خیلی استوار نباشد.

۳: انواع پست مدرنیسم و وجوه تمایز آنها

در خصوص انواع پست مدرنیسم اگر چه هیچ طبقه‌بندی نمی‌تواند برای استیفاء تعدد و تنوع پست مدرنیسم کفایت کند اما یک طبقه‌بندی سه‌گانه هست که می‌تواند بیشترین مورد را در خود گرد آورد. البته دسته‌های مذکور مانعیت ندارند و تماماً هم‌پوشی هم دارند و صرفاً انواع هدفهایی را بیان می‌کنند که می‌توانند با آثاری که پست مدرن نامیده می‌شوند ابراز گردند:

پست مدرنیسم تاریخی: پست مدرنیسم تاریخی معتقد است که سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و یا فرهنگی مدرنیته به طور بنیادین تغییر کرده‌اند، به طوری که ما اکنون با جهان نو مواجه هستیم. این صرفاً مفهوم تاریخی پست مدرنیسم یا به عبارت بهتر پست مدرنیسم به عنوان یک ادعای تاریخی است. مدرنیته به پایان خود رسیده است یا دچار یک تحول عمیق است. این ادعا می‌تواند در خصوص هر نوع موضوع مادی، اجتماعی، فرهنگی، هنری یا نظری مطرح شود و نیاز به ابراز هیچ ادعای هنجارگرایانه ندارد یعنی نیاز ندارد بگوید مدرنیته اشتباه کرده است.

پست مدرنیسم متدولوژیک: پست مدرنیسم متدولوژیک امکان تأسیس مبانی و بدین ترتیب اعتماد نهایی به معرفت به عنوان معتبر، در معنایی واقعی یعنی معرفتی که ادعا می‌کند طبیعت واقع مستقل و حقیقی موضوعات خود را بازنمایی می‌کند، رانفی می‌کند و نشان



می دهد که تمییز فلسفه سنتی بین واقع و ایده آل، ذهنی و عینی، واقعیت و ظاهر، واقع و تئوری و... مسئله دار هستند. پست مدرنیسم متدولوژیک ادعای مذکور را بر اساس نقد هر دو تئوری سنتی از معرفت و معنای زبانی یا عامل منافع و علایق انسانی در شکل گیری این تمییزها انسجام می دهد. پست مدرنیسم متدولوژیک ضد این ادعای واقع گرایانه است و معتقد است که اعتبار معرفت نه با روابط آن با اعیان، بلکه به خاطر روابط آن با منافع و علایق عملی ما، ذهنیتهای اجتماعی و منطقه ای، نیازهای ما، علم معانی و بیان، و غیره می باشد همچنین با مخالفت با تلاش فلسفی برای توجیه واقعیت، ضد بنیادگرایانه است. برخی از اشکال پست مدرنیسم متدولوژیک گویا اصل امکان پژوهش عقلی را با ذهنی سازی خود مفاهیم «حقیقت»، «عقل گرایی» و معنا در تعرض نقد قرار می دهد. پست مدرنیسم متدولوژیکی صرفاً سلبی است یعنی که عدم کفایت یا مسئله دار بودن ماهیت اشکال دیگر نوشتن، گفتن و تئوری سازی را ادعا کرده یا نشان می دهد، ولی صراحتاً یک جایگزین ارائه نمی دهد.

پست مدرنیسم ایجابی؛ پست مدرنیسم ایجابی یک تفسیر مجدد برای هر حادثه و پدیده بر اساس میانی نقد و متدولوژیکی مذکور می باشد و چه بسا خود، خدا، طبیعت، معرفت، جامعه، هنر یا هر چیز دیگر را با نقد وحدت، ذات، حضور و غیره، بازسازی کند. این گروه به نوشته هایی اشاره دارد که موضوعات عمومی و کلی پست مدرن را بر موارد ذهنی خاص اعمال می کند تا یک نگاه یا فهم جدیدی از آنها ارائه دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴: وجوه تمایز پست مدرنها

چند مسئله مهم وجود دارد که نویسندگان مرتبط با پست مدرنیسم را از هم جدا می کند. ۱- اولی، که در طبقه بندی قبلی به آن اشاره شد این است که باید تشخیص داده شود که مدعی پست مدرنیسم کدام یک از ویژگیهای سه گانه زیر را دارد:

الف - صرف داشتن این ادعای تاریخی که آموزه ها و روشهای مدرن در عصر حاضر ملغی گشته یا مهجور مانده اند. ب - زیر سؤال بردن اعتبار روشهایی مدرن بدون اینکه هیچ گونه ادعای صریحی درباره اشتباه بودن آن یا پیشنهاد اینکه آن باید کنار گذاشته شود داشته باشند. ج - ادعای عدم کفایت شیوه های مدرن و دعوت از ما برای کنار گذاشتن آنها به نفع چیزی دیگر. برخی از متفکران که پست مدرن نامیده شده اند به خطا، متهم به نفی فلسفه و جامعه مدرن می شوند در حالیکه در واقع صرفاً امور مذکور را البته به طور

افراطی، مورد سؤال قرار می‌دهند یا بی‌آنکه گفته باشند مدرنیته با یک جایگزین دیگر می‌تواند تعویض گردد، صرفاً از مهجوری آنها خبری می‌دهند. به عنوان مثال در حالیکه ژاکوب دریدا تمام تفکر غربی را به منظور تضعیف آن تفسیر کرده است مخصوصاً بیان می‌دارد که هیچ جایگزین برای عقل محورگرایی یا بنیادگرایی سنتز غرب وجود ندارد و نمی‌توان آن را کنار گذاشت اگر این اثر درست باشد پس نقد دریدا و سایر اشکال پست مدرنیسم متدولوژیکی شروع کرده‌اند تا به طور مشابه به اشکال مختلف شکاکیت آشنا در درون سنت غربی نگاه کنند. نتیجه آن وجود تنش بین پست مدرنیسم متدولوژیکی و کاربردهای ایجابی مختلف پست مدرنیسم است نمونه شدید این تنشها این است که برخی پست مدرنهای خود نامیده، متافیزیسیتهای نظری هستند که عناصر نقد پست مدرن را برای بازسازی مفاهیم بنیادی از قبیل خدا و هستی به کار می‌گیرند. این کار در اصل کج دهنی به فرا ساختارگرایان و ضدبنیادگرایان و به موجب آن بیش از همه به آنچه که تحت عنوان پست مدرن روی می‌دهد می‌باشد، البته متفکران نظری مثل هرکس دیگر، حق استفاده از نام و عنوان پست مدرن را دارند و آنها آشکارا کار خود را بر برخی مفاهیم که با سایر پست مدرنها مشترک هستند مبتنی می‌کنند، با این حال آن عناصر پست مدرنیسم متدولوژیکی را که عمداً هرگونه طرح نظری را رد می‌کنند، نفی می‌کنند.

۲- دومین مسئله (از مسائل سه گانه که پست مدرنها را از هم جدا می‌کند) این است که در حالیکه پست مدرنیسم شاید متضاد با هر تلاش برای بازسازی گذشته به نظر آید، این تلقی همیشه هم صادق نیست. به عنوان مثال در حالیکه بیشتر پست مدرنها در فلسفه یا تئوری اجتماعی هیچ وجه مشترکی با آنهايي که آرزو می‌کنند عناصر و آموزه‌های سنت را از نو تألیف کنند، نخواهند داشت، یک چنین بازگشتی حقیقتاً آن چیزی است که پست مدرنیسم معماری در صدد آن است. معمار پست مدرن اغلب آرایه‌ای را که پست مدرنیسم تبعید کرده بود یا چیزی غیر از نظم مدرنیسم را ترکیب می‌دهد، اما یادآور می‌شود که این همان ماقبل مدرنیسم خالص بسیط نیست بلکه آن نوعی تکثرگرایی است. معماری پست مدرنیسم عناصری ماقبل مدرن را در درون کلی که، همه چیز است جز سنت، به کار می‌برد. ترکیب و تلفیق و به طعنه تفریط نوشتن بر سنتها، سنتی نیست، سنت گرایا ماقبل مدرن گرا بودن مبتنی بر مؤمن بودن به یک سنت است نه همه سنتها. احترام گذاشتن و سرمشق‌گیری از تمام سنتها دقیقاً مدرن و جهان وطنی بودن است نه سنتی. سازگاری سنت‌گرایی یا تکثر سنتها بیش از سازگاری تک‌همسری یا چندهمسری نیست.



با این حال پست مدرنیسم چه بسا اغلب تشابهاتی را به ماقبل مدرنیسم از خود نشان دهد. پس این دو دشمن مشترکی دارند.

۳- مسئله سوم؛ (از مسائل سه گانه جدا کننده پست مدرنها) مسئله افرادی است که از پست مدرنیسم استفاده سیاسی می کنند. مشهورترین نمود و جلوه سیاسی آن تحت عناوینی همچون فمینیسم که یک جریان فکری دارای تاءثیر گسترده ای است و چند فرهنگ گرایی که بعنوان یک برنامه ابتدائاً پدیده ای در حوزه آموزش بود، تلاش برای وادار ساختن فرهنگ معاصر به پذیرش و پاسخ گویی به تفاوت و غیریت است. هر دو جریان مذکور با پست مدرنیسم هم پوشی دارند، به طوریکه برخی از فمینیستها و چند فرهنگ گراها با چپها مرتبط هستند. اما برخی دیگر مثل ریچارد رورتی کسی که خود را لیبرال معتدل پست مدرن نامیده است نه. در واقع برخی از منتقدان چپ، پست مدرنیسم را صرفاً به خاطر همین امر، مورد نقد قرار داده اند که با تضعیف مشروعیتهای مدرنیته ای برای اصلاح سیاسی چپی، راه را برای نیروهای ارتجاعی یا برای یک رضایت و سکوت در برابر وضع کنونی هموار می کند. لذا یورگن هابرماس یکبار فراساختارگرایی فرانسه را محافظه کاران جوان نامید، هیچ عاملی نیست که درباره این تنوع مبهم باشد، می توان استدلال کرد که پست مدرنیسم به خودی خود نیازی به جهت گیری سیاسی خاص ندارد. کاربرد سیاسی آن در نقد هرگونه حاکمیت نهفته است.

پیوست

* مشخصات کتاب شناختی کامل این مقاله عبارتست از:

21 Lawrence E. Chahoon, From Modernism to Postmodernism: An Anthology, Blackwell, 1996, PP.11 -

۱. من با عبارت «به معنای دقیق کلمه» حوزه کلام را محدود و مضیق می کنم، به خاطر اینکه برخی از اندیشمندان مرتبط با پست مدرنیسم به بازگشت این چنینی فرامی خوانند و این فراخوانی در خدمت هدفی سیاسی می باشد. اما این روشن نیست که این فراخوانی چگونه با سایر موضوعات پست مدرن هماهنگی و مطابقت دارد.

۲. همانطور که در متن هم تلویحاً اشاره شد این استراتژی پست مدرن به کلی هم بدیع نیست. هگل فیلسوف بزرگ آلمانی قبلاً در روش دیالکتیکی به آن اشاره کرده بود.

۳. نگاه کنید به.

Jürgen Habermas, Modernity Versus Postmodernity, New German Critique, Winter, 1981, No. 22. P. 10